استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

از منابع دیگر   یکشنبه ۲۲ جون ۲۰۲۵

دوسیهٔ قتل احمد ظاهر

قسمت دوم

... پیوسته به گذشته

آقای اسماعیل محشور!

لطفاً فرمول فزیکی حادثه را بنویسید که چگونه و چرا این برخورد قوی تر از برخورد اول بوده است ، و چرا راکبین در برخورد اول" همه بطرف جلو پرتاب" نشدند که در بار دوم پرتاب شدند؟ نظر به کدام قاعده و قانون فزیکی این امر ممکن است ؟

تناقض دیگر اینجاست که حاکم اسماعیل خان یکبار مینویسد همه به طرف جلو پرتاب میشوند و بار دیگر مینویسد که :

" آری وقتیکه موتر با دیوار پلچک برخورد میکند احمد ظاهر بطرف جلو پرتاب میشود"

اگر این کار شده میبود، پس نخست شیشهٔ جلو راننده می شکست و یا راننده به بیرون از شیشه پرتاب میشد و اگر راننده آگاهی قبلی برای جلوگیری از خطر احتمالی میداشت و میدانست که باید کمر بندهای خود را ببندد، بالون های نجات باز میگردیدند و از آنجائیکه آنوقت نه در افغانستان کسی به فکر کمر بند نجات و یا بالون یا پوقانه های نجات بود و نه تا هنوز کسی در افغانستان کمر بند های ویژه (خاص)را میبیندید ، پس این احتمال را از تخیل خارج ساخته و در خیال خویش یک واقعهٔ دیگر را پرورش میدهم که در این حالت خیالی باید فرمان یا اشترنگ به سینهٔ راننده میخورد و قبرغه هایش را میشکست. اما این چنین نشده است .(با درد و دریغ)

مجبوب الله پاچا صاحب ! هنوز با صدای صاف قلقله میکند !

من تخیل خود را در همین جا میخکوب مینمایم و به سراغ تخیل حاکم اسماعیل خان میروم. او مینویسد که :

"از بخت بد، طالع بد و از چانس بد در همین لحظه ایکه احمد ظاهر بطرف جلو پرت میشود از اثر تصادم موتر سیخ آفتاب گیر موتر که عموماً المونیمی و نرم میباشد راست میشود و چون خنجر به شقیقهٔ احمدظاهر، که بشکل خیز به نسبت توقف آنی موتر بطرف جلو پرتاب شده بود، داخل میگردد و سانحهٔ جانگدازی را بمیان میآورد، یعنی جرح ایجاد شده توسط سیخ المونیمی آفتابگیر آنقدر عمیق و کشنده بود که به گفتهٔ داکترها اگر در همان لحظات اول هم شفاخانه میرسید، نجاتش کار سهل و ساده ای نبود."

فرض نمائیم که آفتاب گیر ها در موتر سال 1358 یا 1979 شکل بالائی یا یک شکل دیگر هندسی را داشته بوده باشند. آفتابگیر ها همان وقت و همین حالا بلند تر از سر راننده نصب میگردند و گردیده اند و اینکه این سیخ المونیمی چگونه راست شده است خود میتواند معما باشد، زیرا در عقب سیخ المونیمی و یا ساحهٔ داخلی موتر یک خلای اقلاً دو متره موجود است که در اینصورت احتمال خوردن سیخ المونیمی به کدام فلز سخت تر وجود نداشته و ندارد که اول سیخ راست شده و بعداً در کمتر از یک ثانیه همه جریان فزیکی تکمیل شده و بعداً به شقیقهٔ چپ احمدظاهر که به طرف راست موتر نشسته بود، مانند خنجر داخل گردیده باشد. این واقعه ممکن نیست که اتفاق افتیده باشد.

توجه نمائید که اسماعیل حاکم چه نوشته است ؟

" سیخ آفتاب گیر موتر که عموماً المونیمی و نرم میباشد راست میشود و چون خنجر به شقیقهٔ احمد ظاهر، که بشکل خیز به نسبت توقف آنی موتر بطرف جلو پرتاب شده بود، داخل میگردد"

شما بخاطر بسپارید که اسماعیل حاکم از شقیقهٔ احمد ظاهر نام میبرد، اما اشد توجه شما را به چند کلمه(جملهٔ) دیگرجلب مینمایم.

اسماعیل حاکم نوشته است که :

" من خودم از نزدیک دیدم که سوراخی عمیقی در میان چشم چپ و گوش چپ «شقیقهٔ چپ» احمد ظاهر ایجاد شده بود که هنوز هم چون چشمه ای کوچکی از آن خون جاری بود."

من که باقی سمندر استم ، از خودم میپرسم که فاصلهٔ گوش چپ و چشم چپ بین هشت تا نه سانتی متر است. وقتی احمد ظاهر به جلو پرتاب شده باشد، آن سیخ راست شده در کجا قرار داشته بود که به شقیقهٔ چپ او اصابت کرده بود ؟ در همین اثنا که سیخ به شقیقهٔ چپ احمد ظاهر اصابت کرد، محبوب الله پاچا در کجای موتر قرار داشت ؟

در کنار احمد ظاهر، در بیرون از موتر و یا کدام جای دیگر؟

آقای اسماعیل حاکم !

salamwatanam@gmail.com

یک بار تصور کن که اگر همان داغ شقیقه، داغ گلولۀ سربی به شقیقۀ احمد ظاهر بوده باشد،

1 - آیا در همان روز و یا در همان سال توانائی آنرا داشتی که واقعه را همان گونه که بوده است انعکاس بدهی؟

2 - اگر خودت فرضاً انعکاس میدادی، آیا امکان نشر را خط مشی حاکم در حزب شما میداد؟

3 - اگر میگفتی که شقیقۀ احمد ظاهر پر خون است، و از نام بردن سیخ المونیم و یا گلوله نام نمیبردی، قوۀ تخیلی مردم تا کجا بال و پر باز میکرد ؟

من در این مورد باز هم زیاد خواهم نوشت و امیدوارم اسماعیل محشور در فضای آرام سویس بتواند آرام بیاندیشد و در این مورد وارد بحث گردد.(البته اگر تا ایندم، هنوز نفس در تن داشته باشد.)

اینک میکوشم تا توجه شما را به بررسی مطلبی جلب نمایم که پیشتر نیز از نبشتۀ آقای اسماعیل محشور اقتباس نمودم. پیشتر خواندیم که :

"از همه خوشنماتر اینکه فامیل احمد ظاهر، شخص شادروان داکتر ظاهر پدر احمد ظاهر در زمان حیاتش، برادرش آصف ظاهر و سایر منسوبین زنده نام احمد ظاهر، مرگ او را در نتیجهً واقعهً ترافیکی میدانند، ولی دایه های مهربانتر از مادر دو دسته چسپیده اند و با سرهم بندی کردن استدلالات بی بنیاد موضوع را قتل و آنهم پلان شده و عمدی که هیچ دلیل و مدرک معقول برایش ندارند، عنوان میکنند. به مصداق ضرب المثل معروف «کاسۀ داغتر از آش است» و یا «آیه نسوخت دایه سوخت...» ولی بگذار کسانیکه هنوز هم نمیخواهند که قضاوت های خود را بر عینیت و واقعیت استوار سازند، به همین راه ادامه دهند. به یقین کامل که بالاخره خسته شده و دست به حلقات زنجیر حقیقت خواهند برد."(رسیدن به حقیقت، خستگی نمی شناسد.)

"خاموشی ابدی احمد ظاهر عمدتاً ناشی از بی احتیاطی، تن به خواهشات و شوق های جوانی دادن و یکمقدار هم از شهرت بیمانند این هنرمند بی بدیل میباشد، زیرا شهرت او سبب شده بود که همه بخواهند خارج از حد معمول برایش تعارف و تشریفات نموده و با هیچ آرزو و اقدامش مخالفت نکنند." (تکیه زیر کلمات از من است. باقی)

اینک بنا به گفتار خود اسماعیل محشور سخنان زیرین را ارزیابی مینمائیم. اسماعیل نوشته بود که : «... ولی بگذار کسانیکه هنوز هم نمیخواهند که قضاوت های خود را بر عینیت و واقعیت استوار سازند، به همین راه ادامه دهند. به یقین کامل که بالاخره خسته شده و دست به حلقات زنجیر حقیقت خواهند برد.»

من قضاوت را از روی متن نوشته شدهٔ خود اسماعیل محشور می آغازم. اسماعیل نوشته بود که : " عصر روز ۲۳ جوزا احمد ظاهر نزد سید محبوب الله پاچا که از دوستان نزدیکش بود (به روایت دقیق سید محبوب الله خسربرهٔ برادر ارشد احمد ظاهر یعنی آصف ظاهر بود.) رفته و موترش را به عاریت میگیرد. با همین موتر عازم محلی برای آوازخوانی و شب نشینی میشود. بعد از نیمه های شب در حالیکه زیاد نوشیده بود راهی منزل خود شده به بستر میرود و قبل از استراحت کلید موتر را بالای میز دهلیز گذاشته توصیه میکند که فردا صبح پاچا (سید محبوب الله) میآید کلید را برایش بدهید. فردا حوالی ساعت هشت و نیم یا نه صبح سید محبوب الله دنبال موتر خود میآید. احمد ظاهر که با وجود بیخوابی نا آرام بود با شنیدن صدای زنگ دروازه از جای خود بلند شده میخواهد که از مالک موتر ابراز امتنان و تشکر نماید. وقتی محبوب الله وضع احمد ظاهر را میبیند برایش پیشنهاد میکند تا برای سرحال آمدن کمی قدم بزنند. احمد ظاهر میگوید که خیلی خسته است و ترجیع میدهد استراحت کند. محبوب الله اصرار نموده میگوید که: " در بستر افتادن خسته گی را زیادتر میکند. بهتر است کمی چکر بزنیم، حالت بجا میآید". بالاخره احمد ظاهر لباس خود را عوض نموده و با محبوب الله سوار موتر شده به سمت کارتهٔ پروان روانه میشوند (منزل احمد ظاهر در آنوقت در چارراهی انصاری مقابل ریاست گرځندوی بود). وقتی از مقابل لیسهٔ عمرشهید (نادریه) عبور میکنند محبوب الله متوجه دو دختری میشود که در کنار جاده ظاهراً منتظر کدام شخص و یا تکسی میباشند. موتر را بمقابل آنها توقف میدهد. دختر ها وقتی احمد ظاهر را میبینند بدون کدام مقاومت و یا امتناع سوار موتر میشوند. بمنظور حفظ اسرار شخصی از معرفی دقیق این دو دختر منصرف شده همینقدر تذکر میدهم که اوشان باهم خواهر بوده و اسمای شان شهناز و شکیلا میباشد، پدر شان خان محمد شیخانی اصلا" از اهالی پنجشیر بوده فعلاً در قید حیات هستند و قرار معلوم در جرمنی زنده گی میکنند."

آغاز بررسی از روی متن زبرین :

1 احمد ظاهر یک شب پیش از حادثه

درحالیکه زیاد نوشیده بود راهی منزل خود شده به بستر میرود.

فردای آن :

ادامه دارد...